

خاطره



نگاهی به استراتژی دفاع متحرک عراق در بهار سال۶۵ در گفت‌وگو با یک راوی دفاع مقدس

بهار پرتهاب سال۶۵

■ **علیرضا محمدی**

بهار سال ۱۳۶۵ در حالی آغاز شد که عراق بعد از سال‌ها از لاک دفاعی بیرون آمد و دست به حملات محدود و برقی آسا در گوشه و کنار جبهه‌ها زد. نام این استراتژی «دفاع متحرک» بود. در گفت‌وگو با رضامحمودی از رزمندگان و راویان دفاع مقدس، نگاهی به این دوره از جنگ تحمیلی می‌اندازیم.

چطور شد که عراق تصمیم گرفت سال ۶۵ لاک دفاعی خارج شود؟
از سال ۶۱ که ایران دست به حملات تهاجمی زد، عراق با ایجاد موانع دست به دفاع می‌زد تا مگر متصرفاتش را در ایران حفظ کند. اما بعد که خرمشهر و مناطق وسیعی از خاک کشورمان آزاد شد، یعنی‌ها در خاک خودشان هم دست به دفاع زدند. منتها بهمین واسفند ۶۴ ایران عملیات بزرگ والفجر ۸ را انجام داد و صدام در فاو شکست خورد. این اتفاق مثل زنگ خطری بود که باعث شد دشمن از لاک دفاعی خارج شود و دست به عملیات محدود بزند.

منظورشان از این عملیات محدود چه بود؟

می‌خواستند نیروهای ما را مشغول کنند تا دیگر تجمع نیرو برای انجام یک عملیات بزرگ در مقیاس والفجر ۸ انجام نگیرد. چون جبهه‌ها معمولاً در زمستان‌ها فعال می‌شد و در طول سال اتفاق خاصی نمی‌افتاد. لذا یعنی‌ها به فکرشان رسیده بود که با عملیات محدود و پرمشار در طول سال، کاری کنند تا مانیروهایمان را در خط پدافندی مشغول کنیم و نتوانیم برای عملیات آفندی تجمع نیرو داشته باشیم.

یعنی‌ها چه تعداد عملیات در طول بهار سال۶۵انجام دادند؟
تعدادش خیلی زیاد است. از نیمه فروردین سال۶۵ که این استراتژی شروع شد، تقریباً هر چند روز یکبار عملیات انجام می‌دادند.

هر جایی که عراق جاده‌های خوبی داشت، همانجا عملیات می‌کردند. چون در طرح عملیات محدودشان یکسری تانک را سوار بر کامیون‌های مخصوص حمل تانک می‌کردند و سریع از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌بردند و به شکل برقی آسا ضرب‌های به یک منطقه مرزی می‌زدند



گو یا شما یک خانواده پرجمعیتی داشتید. شهیدبرونسی با داشتن آن همه فرزند چطور می‌توانست در جبهه حضور داشته باشد؟

پدر متولد ۱۳۲۱ در یکی از روستاهای تربت حیدریه به نام «گلبوی‌کدن» بود و هشت بچه قد و نیم قد یعنی سه‌دختر و پنج پسر داشت. ولی چه زمان قبل انقلاب و بعد از انقلاب این توفیق را داشت که در فعالیت‌های انقلابی شرکت کند. با شروع جنگ هم که بارها به جبهه رفت. ما بیشتر عید نوروزها پدرمان را نمی‌دیدیم. همیشه به مدت‌های طولانی در جبهه می‌ماند. خودم فرزند اول خانواده و متولد بهمن ۱۳۴۸ هستم. من آن زمان شهادت پدرم ۱۵ساله بودم و خواهر کوچکم (زینب) سه‌ماهه بود که به‌ما اطلاع دادند پدرمان در عملیات بدر ۱۳۶۳ به درجه شهادت نائل آمده است.

عکسی از شما و پدرتان موجود است که با هم در جبهه بودید. چه خاطراتی از ایشان در جبهه دارید؟

خاطرات که زیاد است. قبل از شهادت پدرم به مدت سه‌ماه با ایشان در جبهه بودم. حاج‌آقا خودش در منطقه بود و موقعی که مدارس درسی تعطیل شده بود، یکی از رزمندگان را دنبالم فرستاد. من همراه ایشان بدون کارت و مدارک وارد جبهه شدم. آن‌موقع کم سن و سال بودم و لباس خاکی اندازه من پیدا نمی‌شد، مجبور بودم همان سایز موجودی که هست را بپوشم. هر کجا پدرم می‌رفت من هم دنبالش می‌رفتم و اصلاً خبر نداشتم که پدرم فرماده تیپ ۱۸ جواد الائمه(ع) را برعهده دارد. با آنکه پدرم از لحاظ سواد تا سوم دبستان پیشتر درس خوانده بود، ولی سواد علمی بالایی داشت و به قرآن و نهج البلاغه اشرف داشت و سخنرانی‌های قهاری برای رزمندگان داشت. تمام فیلم و صدای شهید بعد از گذشت ۴۰سال از شهادت ایشان موجود است. از صدای سخنرانی‌های پدرم نواهای گوناگونی بسیاری به یادگار مانده است. ایشان سه نواز کاست فقط وصیتنامه با صدای خود باقی گذاشته است. شهید در بخشی از نواهایش اینطور وصیت کرده است: «فرزندانم، خوب به قرآن گوش کنید و این کتاب آسمانی را سرمشق زندگی‌تان قرار بدیدید. باید از قرآن استمداد کنید و باید از قرآن مدد بگیرید و متوسل به امام زمان(عج) باشید. همیشه آیات قرآن را زمزمه کنید تا شیطان به شما رسوخ پنهانی نکند.»

چگونه شد که پیکر شهید ۲۷سال در گمنامی باقی‌ماند؟
پدر در بیشتر عملیات مانند عملیات والفجر ۳، فتح‌المبین، الی بیت‌المقدس، مسلم بن عقیل و عملیات رمضان حضور داشت که چند بار هم مجروح شده بود. نهایتاً در اواخر سال ۱۳۶۳ عملیات بدر به شهادت رسید که ابتدا به ما گفتند اسیر شده است. ولی در اردیبهشت سال ۱۳۶۴ خیر شهادت پدر را به ما دادند. موقعی که پدر در قید حیات بودند خودشان می‌گفتند که من به این زودی‌ها شهید نمی‌شوم. در حرف‌هایش می‌گفت وقتی زینب(بچه آخر شهید) به دنیا

مناقصات

ارتباط با ما ۰۹۰۰۲۳۰۶۰۸۸۵

گفت‌وگوی «جوان» با فرزند سردار شهید عبدالحسین برونسی به مناسبت سالگرد بازگشت پیکرش در اردیبهشت ۱۳۹۰

فرماندهای که پسر خاله صدام را اسیر کرده بود



شهید برونسی در حال سخنرانی برای نیروهایش

■ **شکوفه زمانی**

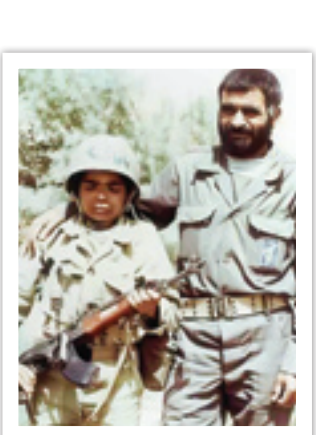
ابوالفضل برونسی فرزند سردار شهید عبدالحسین برونسی می‌گوید که از نوجوانی همراه پدرش در جبهه‌های دفاع مقدس بود و در بسیاری از وقایع او را همراهی کرده است. فرزند شهید می‌گوید: «پدرم راضی نبود پیکرش بر برگردد. دوست داشت مفقودالاًثر باشد. ۲۷سال هم پیکرش مفقود بود. او به دلیل ارادتی که به خانم حضرت زهرا(س) داشت، می‌خواست پیکرش مفقود باشد. اما خواست خدا بود که تفحص و شناسایی شود.» پیکر شهیدبرونسی در ۱۷ اردیبهشت سال ۱۳۹۰ مقارن با شهادت حضرت زهرا(س) به وطن برگشت. شهید برونسی از زمان شهادتش در شرق دجله به همراه ۱۲شهید دیگر سال‌ها آنجا بودند تا اینکه تفحص شدند. هنگام کشف پیکر این شهید، لباس پاسداری، بخنثی از صفحات قرآن و بادگیرش اجزایی بودند که توسط آنها شناسایی شد و سپس بقایای پیکر شهید در قبر خالی خودش در بهشت رضاع(آرام گرفت. به مناسبت سیزدهمین سالگرد بازگشت پیکر شهید برونسی با فرزند ارشدش ابوالفضل برونسی هم‌کلام شدیم که متن ذیل حاصل این هم‌کلامی است.

باید از پا قدمی ای او، من شهید می‌شوم. هم‌رمز پدرم می‌گفت خود شهید در عملیات بدر که برای رزمندگان صحت می‌کرد گفته بود که «دیشب خواب حضرت زهرا(س) را دیدم. من فردا دیگر نیستم. این آخرین عملیات من است.» همیشه هم شد و ساعت ۱۱صبح روز بعد پدرم کنار سنگرش با اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. یکی از هم‌زمان پدر به مشهد آمده بود برای ما تعریف می‌کرد:«زمانی که پدرتان به شهادت رسیده بود، من آخرین نفری بسوم که از عملیات برمی‌گشتم. دیدم جنازه‌ای در کنار سنگر افتاده است. وقتی رفتم و جلو دیدم شهیدبرونسی است. نصف بدن شهید بر اثر اصابت خمپاره رفته و متلاشی شده بود. جنازه را بغل کردم که به عقب بیآورم ناگهان خودم مجروح شدم و نتوانستم پیکر شهید را عقب بیاورم و در نینزارها را کردم. رقم به جبهه‌ها اطلاع دادم که پیگیر برگرداندن پیکر او باشند چون گفته می‌شد صدام برای سر شهیدبرونسی جایزه تعیین کرده است. زیرا ایشان در عملیات والفجر ۳با تصرف ارتفاعات کله‌قندی موفق به اسارت گرفتن سرهنگ جاسم‌عقوب پسر خاله صدام شده بود. برای همین او را کینه داشتند و ما نمی‌توانیم پیکر شهید به دست دشمن بیفتد. اما وقتی بچه‌ها می‌روند اثری از جنازه در نینزارها پیدا نمی‌کنند.

و نهایتاً پیکر ایشان در سال ۱۳۹۰ تفحص می‌شود؟

بله، در سال ۹۰دستور می‌رسد که گروه تفحص می‌توانند شهدای خندق و مجنون را شناسایی کنند. هرچه پیکر ایرانی است ببرند و جنازه‌های عراقی را که در این منطقه هست تحویل دهند. پیکر حاج‌آقا که با لباس فرم پاسداری بود به

همراه چند تن دیگر از شهدای ایرانی پیدا می‌شوند. اردیبهشت سال ۱۳۹۰ سردارباقرزاده به ما اطلاع دادند که اثری از پدرتان پیدا شده است. آن‌موقع دیگر پدر و مادر شهید به رحمت خدا رفته بودند و با گرفتن آزمایش دی‌ان‌ای از فرزندان شهید این قضیه را ثابت کردند. ولی من وسایلی



ابوالفضل برونسی در نینزارها در جریان عملیات بدر

که پدر همراهش داشت خوب می‌شناختم. وقتی که اجزایی مانند صفحات قرآن و جانماز شهید را پیدا کردند و لباس او را دیدم، گفتم «پدر! است. بعد از تشییع پدرم، پیکرش را در همان مزاری دفن کردیم که اردیبهشت سال ۱۳۶۴ به صورت نمادین سنگی برایش گذاشته بودیم. پدرم به حضرت زهرا(س) خیلی ارادت داشت. برای همین پیکرش مقارن با شهادت حضرت زهرا(س) در ۱۷ اردیبهشت سال ۱۳۹۰ به وطن برگشت و با استقبال مردم تشییع شد.

از دینمداری شهید برونسی بسیار روایت شده است به عنوان فرزند ارشد شهید چه مطالبی در این خصوص داردید؟

صحت زیاد است. مثلاً مادر بزرگم برای‌مان از پدر تعریف می‌کرد که یک روز پدرتان از دبستان آمد و گفت من دیگر مدرسه نمی‌روم. پدر بزرگ‌مان گفته بود شما که مدرسه را دوست داشتید چه شده که نمی‌خواهی مدرسه بروی. شهید بغض می‌کند و به پدر بزرگ می‌گوید: بگذار برایت کشاورزی کنیم، ولی مدرسه نروم. آن‌موقع‌ها دبستان فقط یک معلم داشت و می‌دانستیم آدم درستی نیست ولی کاری از دست‌مان بر نمی‌آمد. بعداً فهمیدیم عبدالحسین او را با یک دختر پشت دیوار مدرسه دیده و برای همین شهید می‌گفت مدرسه نخس است. من دیگر نمی‌روم. به این علت تصمیم گرفت به مکتب قرآنی برود و به آموزش قرآن و نهج البلاغه بپردازد.

زمانی که پسر در جبهه بودند چطور مادرتان می‌توانست خانواده را با چندین فرزند اداره کند؟
واقعاً برای مادرمان خیلی سخت بود با هشت

«

پدر در بیشتر عملیات مانند عملیات والفجر ۳، فتح‌المبین، الی بیت‌المقدس، مسلم بن عقیل و عملیات رمضان حضور داشت که چند بار هم مجروح شده بود. نهایتاً اواخر سال ۱۳۶۳ در عملیات بدر به شهادت رسید که ابتدا به ما گفتند اسیر شده است. ولی در اردیبهشت سال ۱۳۶۴ خیر شهادت پدر را به ما دادند

جوان

روزنامه جوان | شماره ۷۰۱۷

بعد از تشییع پدرم، پیکرش را در همان مزاری دفن کردیم که اردیبهشت سال ۱۳۶۴ به صورت نمادین سنگی برایش گذاشته بودیم. پدرم به حضرت زهرا(س) خیلی ارادت داشت. برای همین پیکرش مقارن با شهادت حضرت زهرا(س) در ۱۷ اردیبهشت سال ۱۳۹۰ به وطن برگشت و با استقبال مردم تشییع شد

بچه و بدون پدر، ما را مدیر پست کند. چون قبل از انقلاب هم پدرم فعالیت‌های سیاسی بسیاری داشت و در راهیمیایی‌ها و در پخش اعلامیه‌های سخنرانی امام(ره) خیلی فعال بود. همین فعالیت‌های سیاسی باعث شد که سال ۵۷او را دستگیر و زندانی کنند. من آن روز همراه پدرم بودم و صحنه دستگیری ایشان را توسط ساواک با چشم خود دیدم. ناگهان قدرت تکلم و سخن گفتن را از دست دادم. این مسئله تا بزرگ شدن من را آزار می‌داد تا اینکه شفاي خودم را در حرم امام رضاع(گرفتم. زمان رژیم شاه، حکم اعدام پدرم صادر شد. ولی با پیروزی انقلاب اسلامی ایشان آزاد شد. پدر بعد از انقلاب از شغل بنایی دست کشید و با ورود به سپاه راهی جبهه شد. مادرم تعریف می‌کرد در خلال سال‌های جنگ یکی از برادرهایم از زوی پله افتاد و دستش شکست. بچه خیلی بی‌تابی می‌کرد و پدرم که آن‌موقع به مرخصی آمده بود، برادرم را بغل می‌کند و از خانه بیرون می‌آید تا یک تاکسی بگیرد و برادرم را به بیمارستان برساند. مادرم به پشت سسر پدرم چادر به سرش می‌اندازد و می‌گوید از کار پدرت تعجب کردم در صورتی که آن لحظه ماشین سپاه جلوی خانه پارک بود اما پدرت سوار نشد تا از اموال دولتی برای کار شخصی استفاده نکند.

از هم‌زمان پدر چه خاطره‌ای برای نقل دارید؟
یکی از هم‌زمان پدر تعریف می‌کردند: «مرحوم آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی جبهه زیاد می‌رفتند. ششی که برای سخنرانی به تیب امام جواد(ع) آمده بودند؛ موقع نماز که رزمندگان خیلی اصرار کردند که دل‌مان می‌خواهد یک نماز به امامت شما بخوانیم. اما مرحوم آیت‌الله قبول نمی‌کردند. شهید برونسی عرض کرد: حاج‌آقا جلو بایستید. ایشان فرمودند: اگر دستور دهید، می‌روم. شهید برونسی گفت: من کوچک‌تر از آنم که دستور بدهم، از شما خواهش می‌کنم. فرمودند: نه خواهش شما را نمی‌پذیرم. بچه‌های رزمنده به برونسی گفتند بگو دستور می‌دهم. تا ما به آرزوی‌مان برسیم. شهید برونسی به ناچار و با خنده گفت: حاج آقا دستور می‌دهم شما بایستید جلو. میرزا جواد آقا فرمودند: چشم فرمادند عزیزم! نماز با سوز و حال عجیبی همراه با اشک خوانده شد. بعد از نماز با چشمان اشک‌آلود خطاب به شهید برونسی فرمودند: مرا فراموش نکنی! جواد آقا شوا گفت: «حاج آقا شما کجا و ما جواد آقا فراموش نکنی! شهید برونسی ایشان را فراموش نکرد.» حاج آقا شما کجا و ما فراموش نکنید» میرزا متواضعانه فرمودند: «تعارفات را کنار بگذارید، فقط من این خواهش را دارم که جواد را یادتان نرود. حتماً مرا فرامغت کنید.»

جدول

۹	۶				
	۸	۲			
۶		۷	۱		
	۹		۸		
		۲		۳	
			۷	۸	
			۳	۴	
			۹		

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار به‌کارروند

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۰۱۶

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۹
۷	۶	۵	۴						